



نوولای کارمن (۱۸۴۵) اثری از پروسیر مریمه (۱۸۰۳-۱۸۷۰)، نویسنده، مورخ و باستان شناس فرانسوی سده‌نوزدهم میلادی است. محمود گودرزی (زاده ۱۲۵۶)، مترجم ایرانی، این اثر ادبی را به زبان فارسی ترجمه کرد. نشر افق، ترجمه فارسی کارمن را در زمستان ۱۴۰۲ به مخاطب فارسی زبان ارائه داد. اقتباس‌های نمایشی متعددی از این اثر وجود دارند. یکی از معروف‌ترین اقتباس‌ها، اپرای کارمن در ۴ پرده است. موسیقی این اپرا توسط ژوزپه (۱۸۳۸-۱۸۷۵)، آهنگساز مشهور فرانسوی در دوره رمانتیک ساخته شده است. مریمه در نامه‌ای به کنتس ماریا مانوئلا کرک پاتریک نوشته بود که او ایده نوشتن کارمن را از داستانی گرفت که او در سفرش به اسپانیا در ۱۸۳۰ برای او روایت کرده بود. مریمه مدتی درباره کولی‌ها مطالعه و تحقیق داشت. از این رو، قهرمان زن این اثر، یک کولی است. نوولای کارمن، بیشتر شهرت خود را مدیون اپرای بیزه است. جمشید ملک پور (زاده ۱۳۳۱)، نویسنده و پژوهشگر ایرانی نیز در زمان اپرای خاموشی صدر در تالار رودکی (۱۳۹۸) به این اپرا و مضمون آن اشاره می‌کند. این نوولا، داستان عاشقانه دون خوزه نواروودختری کولی به‌نام کارمن است. مریمه در پژوهش‌های باستان‌شناسی‌اش به اسپانیا سفر کرد تا مکان شهر باستانی ماندا را پیدا کند. داستان، چهار قسمت دارد و با نقل قولی از شاعری یونانی آغاز می‌شود که ذات شیطانی زن را تشریح می‌کند. شاعر می‌گوید که زن‌ها فقط در دو موقعیت زندگی‌شان می‌توانند به رستگاری برسند: عشق و مرگ. شخصیت کارمن، به عنوان نماینده زن‌ها، این گفته باستانی را به‌گونه‌ای ثابت می‌کند؛ زنی شیداکه عاشق و همسرش را به جان یکدیگر می‌اندازد. این زن، تاپای جان روی عقاید خودایستادگی می‌کند. این داستان عاشقانه تراژیک باروایت سفری معمولی به اسپانیا آغاز می‌شود. در فصل اول، راوی در طی سفرش، نخست با دون خوزه آشنا می‌شود. در فصل دوم، کارمن کولی و زیبا وارد ماجرا می‌شود. سپس، خواننده می‌بیند که سرزوش چطور این دو قهرمان را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد. فصل سوم نیز به عاقبت این دو شخصیت می‌پردازد. بخش چهارم این اثر به ارجاعات فرهنگی و قوم‌شناسانه ریشه‌کولی‌های اسپانیا ونحوه زندگی آنها می‌پردازد. مریمه، تفاوت‌های فرهنگی و زبانی این مردم نسبت به بقیه کشورهای اروپایی را بررسی می‌کند. داستان عاشقانه دون خوزه و کارمن، بعد دیگری نیز به خود می‌گیرد، زیرا حاصل تحقیق‌های پژوهشگری صورت و باحوصله است. کارمن جزمان‌های روان شناسانه‌ای از توصیف‌های دقیق احساس‌ها یا مکالمات طولانی و مفصل شخصیت‌هاست. نویسنده، از بیانگری بیرونی، همچون ظاهر، لباس‌ها، حالت‌ها و رفتارها، برای نشان دادن احساس‌های درونی شخصیت‌ها استفاده می‌کند. حمله کارمن به یکی از کارگران کارخانه سیگارسازی، معاشقه کولی‌ها برای دزدی از ثروتمندها، کشتن گروهبان توسط دون خوزه، دوئل بین دون خوزه و همسر کارمن، و عاقبت کت کارمن توسط دون خوزه نمونه‌هایی از نمود احساس‌ها هستند. مریمه به زیبایی از سبک واقع‌گرایی در اثر ادبی خود استفاده می‌کند. در ابتدای داستان، شخصیت دون خوزه همانند یک قهرمان تمام

و کمال توصیفی می‌شود. در مقابل، شخصیت بدکاره مانند کارمن را داریم. نویسنده نشان می‌دهد که عشق چطور می‌تواند باعث سقوط اخلاقی فردی عاقل و قابل اعتماد باشد. البته، سقوط اجتماعی دون خوزه، ماهیت درونی او را تغییر نمی‌دهد. او برخلاف گارسینیا، افراد زخمی رانمی‌کشد تا باری از روی دوشش برداشته بشود. حتی حاضر نمی‌شود از پشت به همسر کارمن شلیک کند و مانع بین خود و کارمن را از میان بردارد چون این کار را به دور از اخلاق و انصاف می‌بیند. او چارچوب‌های ساخته شده در ذهنش را کاملاً از بین نمی‌برد. دون خوزه تا پایان داستان امیدوار بود و اعتقاد داشت که می‌تواند همه چیز را به اصطلاح، درست کند. او باره‌ها به کارمن می‌گوید که همه چیز را رها کند و با او به دنیای جدیدی بیاید که بتواند زندگی شرافتمندانه‌ای داشته باشد. درون مایه اصلی اثر زوری تغییرناپذیری انسان‌هاست. کارمن کولی، دنباله‌روی زندگی معمول خود است و دست از کارهای غیرقانونی خود برنمی‌دارد. از طرفی، دون خوزه نیز کاملاً خودش را با شرایط وفق نمی‌دهد. او از میان سربازها رانده شده و مجبور است با قاچاقچی‌ها زندگی کند. اما هنوز سعی می‌کند اخلاق و باورهای گذشته‌اش را رعایت کند. انعطاف‌ناپذیری شخصیت‌ها به پایان تراژیک داستان می‌انجامد. مریمه در کارمن، تقابل نظم و آشوب را به تصویر می‌کشد.

بنابر باور سنتی، نظم بر آشوب پیروز می‌شود، اما با نگاهی دقیق‌تر به داستان متوجه می‌شویم که چارچوب باورهای هر شخصیت بنابر شرایط جدید، نیز مانند تغییر می‌شوند. برای اجتناب از نابودی کامل، فرد باید خود را با چارچوب جدید تنظیم کند. انعطاف‌ناپذیری، یا بهتر بگوییم، تغییرناپذیری منجر به سرزوشی تلخ می‌شود. از همان ابتدا، دور از انتظار نبود که کارمن و دون خوزه چنین سرزوشی پیدا کنند. مریمه در این شاهکار ادبی، درون‌مایه تغییرپذیری انسان‌ها را از زاویه جدیدی مورد بررسی قرار می‌دهد.

در گفت‌وگو با ضیا قاسمی مطرح شد:

تداوم سیاست فارسی‌ستیز در عصر طالبان

آرمان ملی- بیتاناصر: استقرار جمهوری‌طی دهه‌های متاخر، این فرصت را برای اهالی فرهنگ و ادبیات افغانستان ایجاد کرد که مرادوات فرهنگی و زبانی تا حد قابل قبولی گسترش یابد و زمینه انتشار آثار ادبی در دو کشور فراهم شود؛ به طوری که محافل ادبی و مراکز نشر در ایران، بیوسته میزبان حضور شاعران و نویسندگان افغانستان بودند. با روی کار آمدن حکومت طالبان اما، بار دیگر سرنوشت این همسایگان صبور و مهجور، به مخاطره افتاد تا مصائب اجتماعی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی بار دیگر عرصه را به مردم صبور و رنج‌کشیده آن کشور تنگ کند. تدوین و تحمیل سیاست‌های فارسی‌ستیزی؛ آن هم در سرزمینی که فارسی، همچنان زبان اول آن به شمار می‌آید، نمود روشنی بر این مدعا است. محدودیت‌ها و فشارهای سیاسی کار را به جایی رسانده که به گفته ضیا قاسمی نویسنده افغانستانی مقیم سوئد، در وصف شاعران و نویسندگان هموطن خود می‌گوید: «بسیاری از شاعران و نویسندگان چه با تجربه و چه جوان آواره شدند و هنوز درگیر کمب‌های پناهندگی، ادارات مهاجرت و آموختن زبان کشورهای میزبان و پیدا کردن کارند و از خلقت ادبی فاصله گرفته‌اند.» آنچه در ادامه از نظری می‌گذرانید، مصاحبه‌ای با نویسنده «وقتی موسی کشته شد»، «زمستان» و «پادشاهی آندوه» است.

◀ **ابتدا کمی درباره گستره جغرافیایی و فرهنگی زبان فارسی در افغانستان کنونی توضیح دهید.**

گستره فهم و کاربرد زبان فارسی تقریباً تمام جغرافیای افغانستان امروزی است. فارسی علاوه بر اینکه زبان مادری بیشتر از نیمی از مردم افغانستان است، زبان ارتباطی بین اقوام است و تقریباً تمام مردمی که زبان مادری‌شان فارسی نیست، مثل پشتون‌ها، ازبک‌ها و بلوچ‌ها و… فارسی را می‌فهمند و به واسطه آن با دیگر اقوام گفت‌وگو می‌کنند. غیر از ارتباطات اجتماعی، زبان مسلط علمی و فرهنگی در افغانستان نیز فارسی است. علاوه بر فارسی‌زبانان، آن عده از شاعران، نویسندگان و اهالی علم و فرهنگ که متعلق به اقوامی هستند که زبان مادری‌شان فارسی نیست، وقتی می‌خوانند مخاطب ملی داشته باشند، آثارشان را به فارسی پدید می‌آورند. عده‌ای از شاخص‌ترین آثار ادبی فارسی افغانستان متعلق به شاعران و نویسندگان پشتون و ازبک‌اند که زبان مادری‌شان فارسی نیست. البته این روال معمول و صورت طبیعی قضیه است اما در بعضی دوره‌های تاریخی بوده که بر اثر اعمال سیاست‌های متعصبانه‌ای از سوی حاکمان، زبان فارسی در ادارات و رسانه‌ها و جامعه در معرض تحدید و تهدید قرار گرفته و متأسفانه زبان نیز دیده است. نوبت اول و فعلی حاکمیت گروه طالبان از جمله همین دوره‌ها بوده است.

◀ **شرایط در فضاهای دانشگاهی چگونه است؟ پژوهش‌های زبانی چقدر مورد نظر اساتید و دانشجویان است؟**

من به دلیل اینکه بیشتر عمرم را در مهاجرت و بیرون از افغانستان زندگی کرده‌ام، شناخت دقیق و کافی از فضاهای دانشگاهی و اوضاع آن‌ها ندارم. مدتی در سال ۱۳۹۰ به صورت استاد مدعو در دانشکده هنرهای دانشگاه کابل تدریس می‌کردم، اما آن دوره کوتاه برای یافتن شناخت درست، کافی نبود. به صورت کلی اما می‌دانم که زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه‌های افغانستان خیلی فعال و به روز نیست. آثار پژوهشی و تألیفی شاخصی در این حوزه به ندرت خلق شده و از این لحاظ واقعاً دانشگاه‌های افغانستان دچار فقرند. البته می‌شود برای این رکود، دلایلی را برشمرد. مثل نزدیک به ۵ دهه جنگ و ناآرامی که نهاد‌های اجتماعی مثل نهاد آموزش را از پویایی انداخته است. مثل مهاجرت بسیاری از اساتید دانشگاه و اهالی قلم به خارج از افغانستان بر اثر همان جنگ‌ها یا مثل وقوع دوره‌های سیاست‌های فارسی‌ستیزی بعضی از حکومت‌ها که ذکرش رفت. این مصائب دیرساله باعث شده نهاد آموزش و جامعه دانشگاهی در افغانستان از پویایی بمانند و نتوانند به جلو حرکت کنند و صرفاً به شیوه‌ها

آرمان ملی



و منابع و تجربه‌های تکراری گذشته اتکاکنند.
◀ **آیا دسترسی به منابع پژوهشی زبان فارسی در افغانستان مهیاس؟ این مساله در سطح تعاملات سیاسی و فرهنگی دولت‌ها چگونه قابل ارتقااست؟**
تا جایی که من دیده و شنیده‌ام و شناخت اندک من اجازه می‌دهد، دسترسی به منابع پژوهشی زبان فارسی در افغانستان محدود است و از این لحاظ جامعی ادبی و دانشگاهی افغانستان بسیار متکی و وابسته به آثار و منابع ایرانی هستند. من اغلب، دانشجویها را می‌دیدم که در کتابفروشی‌ها دنبال کتاب‌ها و منابع مرجع و پژوهشی ایرانی بودند. خود افغانستان از این لحاظ واقعاً با کمبود مواجه است. تعاملات دولت‌ها نیز در حوزه فرهنگ چندان به چشم‌اندنی نبوده است. همکاری‌هایی اگرچه بین دانشگاه کابل و دانشگاه‌های ایران بود، اما نه در حدی که می‌توانست عمق ایجاد کند.

◀ **مخاطبان عمومی چطور؟ آیا می‌توانند به تازه‌های نشر**

ایران دسترسی آسانی داشته باشند؟

خیلی نه. تا قبل از سقوط جمهوری، باز مجراهای باریکی بود. مثلاً چند تا کتابفروشی در چهارراه معروف پل سرخ کابل بودند که از ایران کتاب وارد می‌کردند. کتاب‌های دانشگاهی، کتاب‌های ادبی و فلسفی و جامعه‌شناسی محدودتر. اما بعد از سقوط بازار کتاب در افغانستان به شدت آسیب دیده است. محروم شدن دختران و زنان از تحصیل و حضور در محافل فرهنگی، ادبی، علمی، مهاجرت و آواره شدن فله‌ای یک طبقه اجتماعی که اهل فکر و فرهنگ و مطالعه بودند، و خامت اوضاع اقتصادی و پایین آمدن قدرت خرید مردم و قیودات محدودیت‌هایی که طالبان بر عرضه کتاب‌ها وضع کرده‌اند، بازار کتاب را عملاً خشک کرده است. راستش را بخواهید دیگر نه به آن صورت مخاطبی مانده و نه دسترسی‌ای.

◀ **با توجه به تحولات ادبی در عصر حاضر ایران، جریان‌های ادبی در افغانستان چطور پیش می‌رود؟**

پیش از این، فضای ادبی در افغانستان رونق خوبی داشت. من خودم به‌شخصه بسیار امیدوار بودم. انجمن‌ها و حلقه‌های ادبی زاینده‌ای در شهرهایی مثل کابل، هرات، مزارشریف، بدخشان و چند جای دیگر فعال بودند. شاعران و داستان‌نویسان جوانی هر روز معرفی می‌شدند و چهره می‌شدند و تجربه‌های جدید و شجاعانه‌ای در آفرینش‌های ادبی دیده می‌شد.

فضای مجازی هم باعث سهولت ارتباطات این حلقه‌ها و چهره‌ها با همدیگر و با شاعران و نویسندگان مهاجر و همچنین پخش شده‌اند. شاید به تعداد انگشتان دو دست شاعر و نویسنده در داخل افغانستان بیشتر نمانده باشند.

بیشتری دارد و خواننده چون شاعر، غواص دریای معانی است. در زمانه ما پیش از هر زمانه دیگری مرگ مؤلف رخ می‌دهد. غامض و پیچیده بودن شعر آدونیس، جوهری و ذاتی آن است و نه تصنعی و عارضی و از وجود شاعر و جهان رازورانه پیرامون وی، همچنین از زیست و تجربه هنری و نگاه و نگرش او به هستی و پدیده‌ها مایه می‌گیرد. این رمزآمیزی در زبان و تصویر شعری وی، بر اساس اصول و معیارهای رتوریک و بلاغی و هنری زیسته وی اتفاق می‌افتد. این امر در جای جای کزبنه شعری پیش رو (از استین شعر) مشهود است. آدونیس اساساً از رهگذر شعر سعی در تغییر و خلق انسان و جهان دارد و شاید هیچ شاعری یا کمتز شاعری بسان آدونیس باشد که بفهم جهان بینی و طریقای شعری‌اش، نتوان شعر اساساً دشوار و دیربایش را فهمید و چشید. بوطیقای شعری آدونیس را باید از شعر وی استخراج کرد. کنکاش مداوم وی در شعر معاصر جهان، به‌خصوص شعر آمریکایی و فرانسوی است که به تبع آن، ساختارها و پارادایم‌های متفاوت و کم سابقه‌ای را می‌یابد و می‌زید. در شعر آدونیس، ساختار و محتوا رابطه و پیوند تنانه و اندام‌وار مستحکم دارند. در بزرگدان این مجموعه، علاوه بر اینکه سعی شده است تا شعریت و برجستگی زبانی اثر حفظ شود؛ تا سوادشنکی‌ها، تعلیق معنا، فاصله‌گذاری‌ها و جنبش و نظم شعرها نزدیک به الگوی عربی آن باشد و رازآلودگی و ایجاز متن محفوظ بماند. دیگر آنکه از ساده‌سازی و تفسیر شعر در حین ترجمه، آنچه‌ان که برخی مترجمان انجام می‌دهند، پرهیز

این برای ادبیات افغانستان هم یک فرصت است و هم یک تهدید. فرصت این است که با ادبیات متنوع جهان از نزدیک آشنایی شوند و مختصر تعاملاتی هم ممکن است ایجاد شود و این فضاها و افق‌های تازه‌ای را به روی‌شان باز می‌کند. امکان بهره‌گیری از تجربه‌های ادبی جوامع میزبان. اما من جنبه تهدیدش را بزرگ‌تر می‌بینم. شاعران و نویسندگانی که مهاجر شده‌اند، به استثنای آنانی که مقیم ایران شده‌اند، درون محیط زبانی دیگری قرار گرفته‌اند. آن‌ها در محیط زبانی که به آن می‌نویسند و خلق می‌کنند، قرار ندارند. من همیشه در گفت‌وگوها و سخنرانی‌هایم وضعیت خودم و دیگر اهالی قلم که در محیط غیر زبانی خودشان هستند را به زندگی ما می‌در آکواریم و تشبیه کرده‌ام. اینکه شبانه روز در کار و زندگی متمرکز زبانی باشی غیر از زبانی که به آن خلقت می‌کنی، کار را خیلی سخت می‌کند. تعدادی از ادامه راه می‌مانند و تعدادی که ادامه هم می‌دهند هم از زبان زنده و جاری جامعه فاصله می‌گیرند. فضای زمانی زبان‌شان در وقتی که از محیط زبانی جدا شده‌اند، ثابت و ایستایی‌ماند و از تحولات و جریان زبان جامعه که همیشه در حرکت است، جامی‌مانند.

اما شاعران و نویسندگانی که به ایران مهاجرت کرده‌اند، از این تهدید پرکنارند. آنها زبان قلم‌شان همان زبان زندگی و محیط‌شان است. همان زبان محافل و مجامع ادبی. کتاب‌های مربوط به همان زبان را در ویرترین کتابفروشی‌ها می‌بینند و تیتراه‌های روزنامه‌ها را به همان زبان می‌خوانند و اخبار را به همان زبان می‌شنوند. اینها خیلی تأثیر دارد. این گروه می‌توانند جایگاه بایسته‌ای در ادبیات افغانستان داشته باشند. همانند دهه ۷۰ که ادبیات مهاجرت‌ما در ایران پا گرفت و به سرعت تحت تأثیر ادبیات روز ایران رشد کرد و جانی تازه و خونی تازه به ادبیات افغانستان بخشید و بالی نیرومند برای آن شد.

◀ **با توجه به نویسندگان مطرح این کشور در عرصه جهانی، نگاه مخاطبان جهانی کتاب را به نویسندگان افغانسانی چطور می‌بیند؟**

به نظرم هنوز فاصله داریم از اینکه توجه مخاطبان جهانی به ادبیات جلب شود و به عنوان یک پدیده مطرح شود. توفیق نویسندگان دو ملیتی‌ای چون خالد حسینی، شعیب رحیمی و نادیا هاشمی اتفاق نیکی بود و باعث توجه مخاطبان فراوانی به افغانستان شد اما به شکل یک جریان درنیامد. یکی از دلایل این عدم استمرار شاید در این بود که آثار خالد و نادیا و آثاری از عتیق که مطرح شدند، به زبان فارسی خلق نشده بودند، اما به رغم فاصله می‌شود امیدوار بود. اخیراً زمانی از نویسنده خوب ما سیامک هروی به انگلیسی ترجمه و از سوی نشر معتبر پنگوئن منتشر شده است. من امیدوارم چنین اتفاقاتی بیشتر بیفتد تا آن فاصله کم‌تر شود و ادبیات افغانستان با تجربه‌های خاصی که دارد، نگاه مخاطبان جهانی را به شکل گسترده به خود جلب کند.

◀ **به عنوان آخرین سوال، برهم خوردن یا تضعیف شدن تعاملات فرهنگی بر اثر مسائل و اختلافات سیاسی محتمل، چقدر می‌تواند نگران‌کننده باشد؟**

در این چنددهه به دلیل همان اختلافات سیاسی و اوضاع ناپایدار که به‌خصوص افغانستان داشته، تعاملات فرهنگی رسمی مشخص و مرتبی بین در کشور فارسی‌زبان نبوده است و چون این تعاملات به آن صورت نبوده، کسی متوجه اثرات نگران‌کننده تضعیف شدن یا از بین رفتن آن نیست. اما این‌ها مخاطبان فارسی‌زبان را به شکل گسترده به خود جلب کرد. هم‌راهی و همگرایی زبان از مهم‌ترین منابع قدرت در جهان امروز است. به طور مثال در نمونه متأخرش به تلاش‌های ترکیه در افزایش تعاملات با جغرافیای زبان ترکی نگاه کنیم و ببینیم که چقدر این تعامل‌ها به افزایش رشد فرهنگی و افزایش قدرت سیاسی و اقتصادی این جوامع کمک کرده است. این ظرفیت در جغرافیای فارسی‌زبان نیز موجود است. اما متأسفانه برخی اهالی سیاست‌نت‌تها در جهت ایجاد آن همگرایی نکوشیده‌اند که در موارد فراوانی مسیری خلاف آن در پیش گرفته‌وه‌آن راتضعیف کرده‌اند. مثل سیاست‌احقانه و غیراخلاقی‌ای که اشرف غنی رئیس‌جمهور سابق افغانستان و در امتداد آن طالبان در قطع حقایه ایران از رود هیرمند در پیش گرفتند. این قبیل سیاست‌ها در مرحله اولی به زبان و فرهنگ و در مراحل بعدی به ارتقای اقتصادی و سیاسی این جغرافیا ضربه می‌زند و متأسفانه اهالی سیاست آن را درک نمی‌کنند. البته که تعاملات در بین مردم، با خصوص با گسترش فضای مجازی وجود دارد. اما تعاملات مردمی رسمیت، نظم، امکانات و برنامه مشخص ندارد. به هر حال از اینکه چنین فرصت گفت‌وگویی فراهم کردید از شما سپاسگزارم و امیدوارم روزگار رشد و شکوفایی جغرافیای فارسی را ببینیم.

◀ **از جایگاه نویسندگان و شاعران مهاجر در ادبیات این کشور بگویید؟**
الان که همه مهاجرند. در چهار گوشه جهان از زلاندنو تا شیلی پخش شده‌اند. شاید به تعداد انگشتان دو دست شاعر و نویسنده در داخل افغانستان بیشتر نمانده باشند.

شده است. این مجموعه شعر، گزینیه‌ای از چندین دفتر شعری آدونیس است که در ۴۵۰ صفحه منتشر شده است. در این اثر می‌توان با وجه متکثر و رزوایی گوناگون و ژرف شعر آدونیس بیش از پیش آشنا شد. صالح بوعداز (۱۳۶۰ خرمشهر) شاعر و مترجم، از وی تاکنون ترجمه‌هایی چون محاصره، دگرذیی‌ها و کوچ در اقلیم روز و شب، صحنه و آینه‌ها و از استین شعر از آثار آدونیس، خاطرات آبله‌ها و تا کستانی در رهگذر از آثار میخائیل نعیمه، رمان تبخیدگاه‌های پروردگار اثر اشرف الخلیاسی منتشر شده است. همچنین وی مؤلف کتاب تحلیل کهن‌الگوی چهار منظومه عاشقانه فارسی و نیز کتاب آینه‌رو در آیینه یونگ است. صالح بوعداز شعرهای بسیاری از شاعران معاصر عرب را ترجمه و در سایت‌ها و مجلات و محافل ادبی از جمله: مجله ادبی پیاده‌رو، هفته‌نامه پراو، کتاب سال بایان، کتاب ماصد و چهار نفر و… منتشر کرده است. همچنین شعرهای وی در مجلات عربی معتبری چون: قاب قوسین، المنقذ، الف، ای، انطولوجیا، دروب، مجله مصباح دروب آدیبه منتشر شده‌اند. در شعری از این کتاب می‌خوانیم: «آمد به سویم/ چونان چهرهٔ غربی/ باری/ آن کودک که بودم/ سخن گفتم و رفیقیم، هر دو به هم خیره در خموشی/ گام‌ها مان، شطی/ که جاری بود غریبانه/ گردمان آوردن ریشه‌ها/ بهنام برگ‌های یله در آغوش باد/ از همدگر جدا/ و جنگلی گشتم که می‌نویدش، زمین/ راوی اش فصل‌ها/ ای کودکی که بودم/ پیش از چه‌گرد می‌آورد ما را اینک؟/ چه بگوییم؟»

از آستین شاعر

